

شهر علی عادلیان اثر
دوره ساسانی، شهرستان شادان

عمر بن عبد العزیز

درآمد

قدرت گیری امویان درست از زمانی آغاز شد که آن‌ها شام را تصرف کردند. بنی امیه زمانی توانست در عرصه سیاست و حکومت اسلامی یکه تاز میدان شود که نوبت خلافت به معاویه رسید. با به خلافت رسیدن معاویه و سیاست تهدید و شکنجه او در قبال شیعیان، دوران خلفای راشدین نیز به پایان رسید، و خلافت را به سلطنت تبدیل و با انتقال پایتخت به دمشق، زمینه حسادت مردم عراق نسبت به شامیان و شورش های گوناگون را فراهم نمود. [وی] با انتخاب فرمانداران مقتدر در کوفه و بصره توانست، نظم را در عراق برقرار سازد.^۱

«معاویه در سال ۶۰ق، در سن ۷۷ سالگی مرد.»^۲ و سپس یزید در مسجد جامع دمشق طی نطقی کوتاه، خود را به عنوان

جانشین پدر معرفی کرد. در دوران کوتاه حکومت یزید، جنایاتی همچون سرکوب قیام عاشورا، واقعه حره و ویرانی کعبه اتفاق افتاد. سرانجام یزید فوت کرد و فرزندش معاویه دوم به حکومت رسید و طی نطقی، از اعمال پدر و جدش انتقاد و از حکومت استعفا کرد و در سن ۲۳ سالگی وفات یافت و بنا به روایتی مسموم شد.^۳ با فوت او، آشوب و ناامنی در جامعه پدید آمد. «تا این که مروان بن حکم توانست با پیروزی در نبرد مرج راهط سلسله مروانیان را تشکیل دهد.»^۴ مروان پس از مدتی توسط همسرش فاخته مسموم شد.

پس از وی، فرزندش عبدالملک به حکومت رسید. عبدالملک در دوران حکومتش با قیام توابین، جنبش مختار، و قیام عبدالله بن زبیر، روبه رو شد. ولی با انتخاب حجاج بن یوسف ثقفی

به حکومت کوفه و عراق توانست، مشکلات داخلی را تا حدی کاهش دهد. پس از عبدالملک، ولید به حکومت رسید که از لحاظ سیاسی و اجتماعی وضعیت مناسبی داشت. وی به اقدامات عمرانی دست زد و مسجد اموی دمشق، یکی از یادگارهای اوست. در زمان او، سپاهیان اسلام موفق به فتح اندلس شدند. تا این که حکومت به برادرش سلیمان رسید. وی حجاج و بستگانش را از امور حکومتی کنار گذاشت و یزید بن مهلب را که از دشمنان حجاج بود، به حکومت عراق منصوب کرد. سلیمان قبل از مرگ، بنا به پیشنهاد مشاورانش، عمر بن عبدالعزیز را به جانشینی انتخاب کرد.

شرح حال عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز فرزند عبدالعزیز بن مروان، والی مصر بود. مادرش ام حاصم، دختر حاصم بن عمر بن خطاب بود. وی در سال ۶۲ق در شهر دابق یا حلوان متولد شد. ۴۵ «کینه اش ابو حفص است و چون در کودکی سرش توسط سم اسب پدرش شکسته شد، به او اشخ یا اشجع می گفتند. ۴۶ «عمر بن عبدالعزیز بی نهایت زاهد و متواضع بود. بسیار ساده زندگی می کرد. از پوشیدن لباس های گران قیمت خودداری می کرد و لباس خشن می پوشید. به طوری که مخارج روزانه او روزی ۲ درهم بود. ۴۷ وی با خلفای دیگر بنی امیه تفاوت زیادی داشت. تا آن جا که بعضی از مسلمانان خلافت او را در پیشانی آن قرن، که از لامذهبی و استبداد و خونریزی آلوده بود، همانند خالی سفید می دانستند. ۴۸ زمانی که وارد دارالخلافه شد، تمام فرش ها و اثاثیه و پرده های قصر را فروخت و پول آن ها را در صندوق بیت المال قرار داد. ۴۹

عمر بن عبدالعزیز اولین خلیفه ای بود که با مردم در انتخاب امیر مشورت می کرد. ۴۹ «وی حق مردم و بیت المال را از عموها و عموزاده های خود گرفت و به صاحبان اصلی آن ها برگرداند و آن اموال را مظلوم نامید. ۵۰ در این مورد، بلعمی در «تاریخ طبری» چنین می گوید: «عمر به فکر عدل و داد که اندر خراسان و ماوراءالنهر بود و از حدود مشرق و از یمن و مصر و اندلس و حدود مغرب آمدند، به شکر از عدل که به زمین مغرب اندر بود. عمر بن عبدالعزیز سبزه گون و فکور و لاغر اندام بود. ریشی زیبا داشت و با چشماتی فروخته. ریشش سفید شده بود و تا هنگام مرگ خضاب نکرد و نقش انگشتری اش لکل عمل ثواب بود. ۵۱

در مورد عمر بن عبدالعزیز، قاطبه دختر حسین بن علی (ع) می گوید: اگر عمر بن عبدالعزیز برای ما می ماند، به هیچ کس نیازمند نمی شدیم. و همچنین امام محمد باقر (ع) فرمود: برای هر قومی وسیله نجاتی هست و برای بنی امیه، عمر بن عبدالعزیز نجات دهنده بود. او روز قیامت تنها مانند یک امت محشور خواهد

فرزنده شایسته و شایسته ۱۳۸۳

شد. ۴۲

عمر بن عبدالعزیز در رجب سنه ۱۰۱ ق در سن ۳۹ سالگی فوت کرد و در دیر سمعان به خاک سپرده شد. ۴۳ در مورد فوت او مسعودی و عبدالطیف قزوینی معتقدند که هشام بن عبدالملک غلام او را فریب داد و غلام نیز عمر را زهر داد و مسموم کرد. مدت خلافت او ۲ سال و ۵ ماه بود.

قبل از خلافت

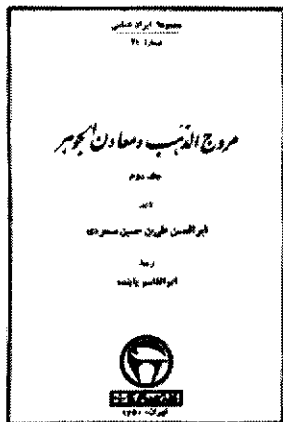
ولید بن عبدالملک در هفتم ربیع الاول سال ۸۷ق هشام بن اسماعیل را از حکومت مدینه عزل نمود و به جای آن،

عمر بن عبدالعزیز را والی مدینه گردانید. ۴۴ عمر زمانی که وارد مدینه شد، در منزل مروان اقامت کرد. ولی پس از نماز ظهر، تمامی قبیهان و دانشمندان مدینه را جمع کرد و خطاب به آن ها چنین گفت: «من شما را برای کار نیک دعوت کرده ام. من هرگز بدون تصمیم شما کاری انجام نخواهم داد. ۴۵

عمر بن عبدالعزیز به دستور ولید، مسجد پیامبر را ویران کرد و سپس آن را از نو ساخت. ولی

حجره های زنان پیامبر را خراب و به مسجد اضافه کرد. املاک پیرامون مسجد را نیز تا شعاع ۲۰ متری از مالکان خریداری و به ضمن مسجد اضافه کرد. وی املاک را از زبانی و با عدالت تعیین قیمت می کرد و بهای آن ها را می پرداخت. ۴۶ در ساخت مسجد پیامبر ۳۰ هزار دینار طلا به صورت تخته های نازک پهن درآورده شد و بر در کعبه و ستون های داخلی آن نصب شدند. ۴۷ ولید نخستین کسی بود در اسلام که کعبه را زرتنگار کرد. ۴۸

سرانجام عمر بن عبدالعزیز در شعبان سال ۹۲ق از امارت مدینه عزل گردید. ۴۹ در مورد عزل او منابع تاریخی از جمله طبری چنین می گوید: «عمر بن عبدالعزیز نامه ای به ولید نوشت و از ظلم و ستمی که حجاج نسبت به مردم عراق و امی داشت، او را خبر داد و چون این مسأله به حجاج رسید، کینه عمر را به دل گرفت و نامه ای به ولید نوشت که بی دینان و اختلاف جوین عراق از این بجارفته اند و به مدینه و مکه پناه برده اند و این مایه وهن است. ۵۰ وی از حجاج می خواهد که ۲ نفر را به او معرفی کند. حجاج نیز عثمان بن حیان و خالد بن عبدالله قسیری را به او معرفی می نماید که ولید خالد را



والی مکه و عثمان را والی مدینه می‌کند.

خلافت

«سلیمان بن عبدالملک زمانی که همراه لشکر پانش به مرج دابق رفته بود، بنا به گفته برخی از مورخین از جمله [نویسنده] مجمل التواریخ و القصص، به علت افراط در خوردن طعام، دل درد گرفت و بیمار گردید. چون سلیمان دانست زنده نخواهد ماند،

تایخ طبری

تایخ الرسل والملوک

تألیف
تبریز طبری
جلد سوم

توزیر
بزرگام دیده



تصمیم گرفت جانشین خویش را مشخص سازد. سلیمان ۲ فرزند داشت: ایوب که ولیعهد وی بود و در زمان حیات سلیمان فوت نموده بود و فرزند دیگر سلیمان، داود نیز در روم بود و مشخص نبود زنده است یا مرده. ۱۸»

اما برخی از منابع معتقدند که چون فرزندان سلیمان صغیر السن بودند، بعضی از ناصحان به وی گفتند که اگر سلطنت را به کودکی تفویض نمایی، احتمال دارد از عهده آن خطب کبیر بیرون نتواند آمد و خلیق در تفرقه افتد. ۱۹» چنان که در این مورد هندوشاه نخجوانی در کتاب «تجارب السلف» آورده است: «سلیمان در مرض الموت خواست که بیعت مردم جهت یکی از فرزندان خود بستاند. شخصی از بزرگان گفت: یا امیرالمؤمنین، از نیکوسیرت‌هایی که خلیفه را گور به فریاد رسد، یکی آن باشد که ولیعهدی به صالحی بدهد که مسلمانان از معدلت او به پاس آیتند. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که این شخص کسی نمی‌تواند باشد، جز رجاء الدین حیوة که حاجب سلیمان و نزدیک‌ترین فرد به او بود. سرانجام سلیمان به پیشنهاد مشاوران و عالمان خود، عمر بن عبدالعزیز را به جانشینی انتخاب نمود و مکتوبی به این مضمون می‌نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم، این نامه و عهد بنده خدا سلیمان امیرالمؤمنین برای عمر بن عبدالعزیز است. بدان که من تو را جانشین خود نموده‌ام و جانشین بعد از تو یزید بن عبدالملک خواهد بود. مردم باید اطاعت کنند. از خدا بترسید و اختلاف را به خود راه مدهید که به سبب اختلاف، خوار خواهید شد.»

پس نامه را امضا و ختم نمود. سپس سلیمان افراد خانواده خود را جمع کرد و رجاء بن حیوة و محمد بن شهاب زهری را گواه و شاهد گرفت و از آنان خواست با کسی که نام او در این نامه یا مکتوب است، بیعت نمایند. آن‌ها هم یکی بعد از دیگری بیعت نمودند و

رفتند. ۲۰» تا این که سلیمان فوت نمود. پس از فراغت از دفن سلیمان، همگی مردم در مسجد جامع جمع شدند و پس نامه سلیمان برای مردم خوانده شد که در آن نامه، عمر بن عبدالعزیز را به جانشینی انتخاب نموده بود. همین که نام او خوانده شد، چندین بار انالله و انا الیه راجعون را تکرار نموده و دست بر پیشانی خویش زده و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم می‌گوید. ۲۱»

سرانجام بزرگان و مشاوران سلیمان آمدند و او را بر منبر بردند. عمر پس از حمد و ستایش پروردگار می‌گوید: «ای مردم هر که بخواهد با ما همکاری کند، باید ۵ شرط را به کار بندد: اول این که حاجت کسی را از ما بخواهد که صاحب آن حاجب خود قادر به درخواست آن نباشد. دوم ما را بر انجام کار نیک یاری کند. سوم ما را به راه صلاح و خیر هدایت کند و چهارم غیبت هیچ کس را نزد ما نکند و پنجم در کاری که به او مربوط نباشد، مداخله نکند. ۲۲» پس از این سخنان، شاعران و صله بگیران از او ناامید شدند و پرهیزکاران واقعی اطراف او ماندند.

منوع شدن بدگویی و لعن حضرت علی (ع)

عمر انسان زاهد و متواضعی بود. وی پس از این که به خلافت رسید، دشنام دادن به حضرت علی (ع) را که نیم قرن قبل توسط معاویه، پس از نماز مرسوم شده بود و بنی امیه بر منابر یا جمله لعن الله الاعن علی، آن حضرت را لعن می‌کردند، ممنوع ساخت و از این کار زشت جلوگیری کرد و مقرر نمود که به جای آن، این آیه را بخوانند: ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاه ذی القربی. ۲۳» عمر با این کار نایت کرد که دشنام دادن به یک شخصیت بزرگ، موجب تحقیر دشنام دهنده است. او در مورد علت محبت خود به حضرت علی (ع) می‌گوید: «من در مدینه مشغول تحصیل علم بودم؛ همیشه ملازم عبیدالله بن عبدالله بن عقبه بن مسعود بودم. او چیزی درباره من و لعن علی (ع) شنیده بود. روزی نزد او رفتم که در حال نماز بود چون نمازش پایان یافت به من گفت: تو از کجا مطلع شدی که خداوند بر اهل بدر و یارانگی که بر پیامبر در بیعت رضوان بودند، ۲۴» غضب کرده و آن‌ها را مستوجب لعن دانسته باشد که تو آن‌ها را لعن می‌کنی؟»

که عمر می‌گوید: چیزی نشنیده‌ام درباره غضب خداوند نسبت به آن‌ها. پس از آن روز، عمر بن عبدالعزیز لعن حضرت علی (ع) را ترک می‌کند.

عمر می‌گوید: «چون پدرم خطبه می‌خواند و می‌خواست نام علی (ع) را به زشتی یاد نماید، دچار خط و خلط می‌شد و زمانی که پائین می‌آمد، علت آن تزلزل و پریشانی را در خطبه از او می‌پرسیدم. او می‌گفت چون به نام علی (ع) می‌رسد، در سخن گفتن دچار

اهل ذمه و عمر بن عبدالعزیز

«در زمان فتوحات مسلمین، مقرر شده بود که مردم سرزمین‌های فتح شده، مختارند یا مسلمان شوند یا در دین خود باقی مانده، سالانه مبلغی به عنوان حق حمایت و جزیه بپردازند و در آداب و رسوم دینی خویش آزاد باشند و در اجرای احکام، از حکم عالم یا قاضی مذهب خودشان پیروی نمایند. مالیات سرانه‌ای را که از اهل ذمه (کتاب) گرفته می‌شد، جزیه می‌نامیدند که به فارسی آن را «گریت» می‌نامیدند. ۲۶»

پیامبر اسلام میزان و مقدار جزیه را با رعایت زمان و مکان به امر خودش تعیین می‌کرد. «عمر، خلیفه دوم، مأمورین لشکری و قضات را از خرید مزرعه و ملک و زراعت منع می‌نمود و برای آنان از بیت‌المال مقرری تعیین می‌نمود؛ چون معتقد بود که کشاورزی و خوشگذرانی، آنان را از رشادت و سلحشوری باز می‌دارد. در عوض، املاک و اراضی را به اهل ذمه می‌داد که کار کنند و عواید آن را به مسلمانان بدهند. اگر کسی از اهل ذمه مسلمان می‌شد، اموال منقول و چارپای خود را تحویل می‌گرفت و مثل سایر مسلمانان حقوق می‌گرفت و ملک و زمینش را به اقوام خویش می‌سپرد که در آن زراعت نماید. در بسیاری از موارد، جزیه بر اساس درآمد افراد تعیین می‌شد. ۲۷» پیران و زنان و کودکان از پرداخت جزیه معاف بودند. ۲۸ تا این که امویان مالیات‌ها را افزایش دادند و به قدری ظلم و ستم نمودند که تعداد زیادی از اهل کتاب، برای رهایی از جزیه و خراج، مسلمان شدند و روستاها را رها کردند و به شهرها هجوم آوردند. حجاج مانع شد و بر پیشانی آن‌ها مهر داغ می‌زد. و از اهل کتاب که تازه مسلمان شده بودند، جزیه می‌گرفت و از طرفی ذمی‌های مسلمان شده را به جنگ می‌فرستاد؛ بدون آن که از مواجیب و غنائم بهره‌مند باشند. ۲۹»

عمر بن عبدالعزیز تمامی حالات و رفتار عمر بن خطاب را پیروی می‌کرد؛ وی دستور داد هر ذمی که مسلمان شود، اموال منقول از آن خودش باشد، ولی اراضی مزروع او غنیمت مسلمانان باشد. روش محبت‌آمیز عمر بن عبدالعزیز باعث شد که تعداد زیادی از اهل ذمه به اسلام متمایل شوند. گروه گروه مسلمان شدند تا آن جا که در آمد مسلمانان در برخی نواحی کاهش یافت ۳۰ (بخشی از ولایان عمر به او نوشتند که اسلام آوردن این افراد برای نپرداختن جزیه است؛ چه بهتر که آنان را ختنه کرده آزمایش کنیم. عمر بن عبدالعزیز در جواب نوشت که خداوند حضرت محمد را برای ارشاد و هدایت مردم فرستاد، نه برای ختنه کردن مردم. ۳۱»

خلفای اموی قبل از او، مردم غیرمسلمان را به اسلام تشویق

نمی‌کردند تا درآمد دولت کاهش نیابد. عمر، مسیحیان، یهودیان و زردشتیان را به اسلام تشویق کرد و زمانی که متصدی امور مالی، اظهار نگرانی نمود که این روش خزانه را فقیر خواهد نمود، گفت: «به خدا آرزو داشتم همه مردم مسلمان شده بودند و من و تو کشاورزانی بودیم که از کشت خود روی می‌خوردیم. عمر برای کسانی که مسلمان نمی‌شدند، قیود سخت نهاد و کارهای دولتی را از آن‌ها گرفت. اجازه بنای معابد تازه را هم به آن‌ها نداد. ۳۲»

فدک و عمر بن عبدالعزیز

فدک مزرعه‌ای بود که سابقاً از آن پیامبر بود و رسول خدا به خواست خداوند متعال، از آن استفاده می‌کرد و پس از پیامبر، ابوبکر و عمر در آن تصرف نمودند. زمانی که معاویه زمامدار شد، پس از وفات امام حسن (ع)، ثلث فدک را تیول مروان بن حکم و ثلث دیگر آن را تیول عمرو بن عثمان بن عفان و ثلث دیگر را تیول یزید بن معاویه کرد. ولی در دوران مروان، همه فدک به دست او افتاد که آن را به فرزندش عبدالعزیز و عبدالعزیز به فرزندش عمر بخشید. «عمر تمامی قریش و بزرگان را جمع نمود و عنوان کرد: «فدک از طریق ارث به من رسیده، در حالی که ملک و مال من نیست. وی تمامی اعیان و بزرگان را گواه گرفت و سپس آن را به اولاد پیامبر بازگرداند. ۳۳»

حل مشکل موالی توسط عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز زمانی که به خلافت رسید، مشکل موالی را مورد توجه جدی قرار داد و در حل آن کوشید. عرب‌هایی که در زمان خلافت ابوبکر و عمر به خارج از عربستان رفتند و اسلام را در ایران و روم گسترش دادند، مردمانی بیابان نشین بودند. این بیابان نشینان، آزادی و بی‌قیدی را از یک طرف و جنگجویی و ستیز را از طرف دیگر به فرزندان خود تعلیم می‌دادند. ۳۴ آنان چون افراد ساده و بی‌تکلفی بودند و به علاوه، شعار برادری و برابری و عدالت خواهی سر می‌دادند، مردم سرزمین‌های ایران و روم را جذب کردند. مردم این نواحی که از ظلم و ستم فرمانروایان خود به تنگ آمده بودند، با پذیرش اسلام، در اندیشه سعادت و خوشبختی بودند. گرچه این موضوع دیری نپایید و پس از دوران خلفای راشدین که حکومت مسلمانان به دست بنی‌امیه افتاد، حکومت آن‌ها بر پایه عربیت محض بود، عرب را بر عجم برتری می‌دادند و غیرعرب را تمسخر و تحقیر و موالی یا حمراء می‌نامیدند؛ به طوری که آنان حق سوار شدن بر اسب را نداشتند.

در میان اعراب قبل از اسلام رسم بود که هرگاه فردی خود را به تیره‌ای پیوند می‌داد، بندو موالی می‌گفتند و این فرد تحت حمایت

قبیله ای بود که بدو نسبت داشت. اما بعد از اسلام، به مردم سرزمین های فتح شده که مسلمان می شدند و نو مسلمان بودند، موالی می گفتند. و این موالی انتظار داشتند، به حکم مساوات اسلامی با آنان نیز مانند دیگر مسلمانان رفتار شود و از مزایای مسلمانی به طور کامل بهره مند باشند. خلفا در طول نیم قرن تلاش نمودند تا راه هایی برای حل مشکل موالی بیابند، اما چون نمی خواستند از سود و منافع خودشان چشم پوشی نمایند، کوشش و تلاش آن ها بدون نتیجه بود.^{۲۵}

موالی از لحاظ طبقه بندی اجتماعی در جایگاه مناسبی قرار نداشتند و پس از عموم اعراب، موالی قرار داشتند. موالی نزد خاندان اموی ارج چندانی نداشتند و این یکی از عواملی بود که موجبات نارضایتی آن ها را فراهم کرد و باعث شد که فعالانه در نهضت عیاران شرکت کنند. آنان معتقد بودند که سرزمین های فتح شده، به همت آنان فتح شده اند و باید غنائم جنگی، به طور مساوی بین آنان و اعراب تقسیم شود. عمرین عبدالعزیز دستور داد، موالی را در غنائم شریک سازند و خرید و فروش زمین های فتح شده را ممنوع کرد.

سخن آخر

عمرین عبدالعزیز یکی از خوشنام ترین خلفای اموی بود که سعی کرد، اصلاحاتی در زمینه های اقتصادی اجتماعی و سیاسی، در جامعه اسلامی آن روز به وجود آورد. اما زمانی که عمر دست به اصلاحات زد، مثل دوران خیلی از مصلحان تاریخ، چون زمینه آن در جامعه فراهم نبود و این کار با مقاومت اشرافیت اموی روبه رو بود، اصلاحات وی شکست خورد و به نتیجه نرسید. عمرین عبدالعزیز به خاطر اقامت طولانی در مدینه و با توجه به این که فرماندار مدینه بود، پا راه و روش پیامبر و مسلمانان صدر اسلام آشنا شد. این آشنایی تأثیر عمیقی در روحیه وی گذاشت و ارادات او را نسبت به خاندان پیامبر بیش تر کرد. عمر با رفتار خود حرکتی فکری ایجاد کرد که در نتیجه آن، دوستان و علویان شروع به تبلیغات کردند و حسن آزادی و عدالت خواهی در مردم پیدار شد.

مورخان تاریخ اسلام، عمرین عبدالعزیز را در سیرت همانند خلفای راشدین می شمارند. او حتی بعد از مرگ نیز بین مردم محترم بود و بنا به گفته مسعودی، مردم به دیدن قبر وی می رفتند. حتی بعد از انقراض بنی امیه که عباسیان قبر خلفای اموی را ویران کردند و آتش زدند، فقط به گور عمرین عبدالعزیز تعرض نشد.

پی نوشت ها:

۱. آبروی، آج و دیگران. تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه احمد

۱. آرام. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۸. ص ۱۳۵.
۲. ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آنتی. جلد دوم. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۴. چاپ هفتم. ص ۱۷۲.
۳. ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، پیشین، ص ۱۹۶.
۴. همان، ص ۱۹۸.
۵. ابن عماد، حسین. تاریخ مفصل اسلام. ج اول. انتشارات اسلام. ۱۳۷۲. چاپ هشتم. ص ۲۹۱.
۶. ابن اثیر، عزالدین علی. تاریخ الکامل. ترجمه عباس خلیلی. جلد هفتم. انتشارات کتب ایران. ص ۲۶۰.
۷. خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی. حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. ج دوم. انتشارات خیام. ۱۳۵۳. چاپ دوم. ص ۱۷۰.
۸. ابن عماد، حسین. پیشین، ص ۲۹۱.
۹. همان، ص ۲۹۲.
۱۰. زیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۳۳. ص ۳۳۲.
۱۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. التنبیه والاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم. ص ۶۵.
۱۲. ابن اثیر، عزالدین علی، پیشین، ص ۱۳۰.
۱۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، پیشین، ص ۶۵.
۱۴. طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد نهم. انتشارات اساطیر. ۱۳۶۲. چاپ دوم. ص ۳۸۰۷.
۱۵. ابن اثیر، عزالدین علی، پیشین، ص ۱۳۴.
۱۶. ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، پیشین، ص ۲۳۸.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، پیشین، ص ۳۸۶۷.
۱۸. بلعمی، ابوعلی محمد. ترجمه تاریخ طبری. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص ۲۱۱.
۱۹. خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی، پیشین، ص ۱۷۰.
۲۰. ابن اثیر، عزالدین علی، پیشین، ص ۲۳۸.
۲۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب. جلد دوم. ترجمه ابوالقاسم پاینده. نگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۶۰. ص ۱۸۷-۱۸۶.
۲۲. ابن اثیر، عزالدین علی، پیشین، ص ۲۶۴.
۲۳. ابن عماد، حسین، پیشین، ص ۲۹۱.
۲۴. حضرت علی و عمر و ابوبکر، جزو ۱۰ نفری بودند که زیر درخت با پیامبر بیعت کردند.
۲۵. ابن اثیر، عزالدین علی، پیشین، ص ۲۴۲.
۲۶. شهیدی، سیدجعفر. تاریخ تحلیلی اسلام. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۲. چاپ هفدهم. ص ۲۱۶.
۲۷. زیدان، جرجی، پیشین، ص ۱۷۲.
۲۸. همان، ص ۱۷۲.
۲۹. فیاض، علی اکبر. تاریخ اسلام. انتشارات تهران. ۱۳۲۹.
۳۰. زیدان، جرجی، پیشین، ص ۱۷۲.
۳۱. ابن عماد، حسین، پیشین، ص ۲۹۲.
۳۲. دورانت، ویل. تاریخ تمدن. ترجمه ابوطالب صارمی و ابوالقاسم پاینده. انتشارات انقلاب اسلامی. ص ۴۵۲.
۳۳. ابن اثیر، عزالدین علی، پیشین، ص ۲۶۵.
۳۴. شهیدی، سیدجعفر. تاریخ تحلیلی اسلام. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۲. ص ۲۱۵.
۳۵. همان، ص ۲۱۵.